

همه در از در ز بهلان گنم است
 که صعب است مانند سخن زین
 رجان جسم افزونش چاره نیست
 که بهاران در دشت پست
 از آن مهر راوردش راه نیست
 دواي منشر مشکل اسنان
 در آن پهلوی فستاید قرار
 بزاید همان وقت بی ظن مشک
 بنوز دار باب ان الجمن
 ز زایدن بجهت نشادان بود
 که اسان بزاید ز اروی فاست
 زان کل ناواستوارین بجان
 بزاید که فرزند زار در جسد

باب در بار دار شدن زن است

سر ای دست را فر دست
 شود حال زن خازر از لبون
 بزاید همان وقت طفل بساک
 شفا یابد از درد آن در دناک
 بهالد همین نفع یابد از این
 الای پیست روی مردی شیخ
 که فرزند ایزد و در وجود
 بیان جهان مست اوم شجر
 زنی نیک بختی بر از نفع سود
 زنی نیک نام زنی کاکار
 نیر در است اولاد آن
 بود دخل او سبب خرم مدام

بزان در دکان اندرین عالم است
 چنانست از در در جزع فزع
 در آن وقت جزع درش چاره نیست
 از آن محض یاد بود پست
 پدر کجسان در دگاه نیست
 زن را که این غم هر کسان
 دواي من لطف هروردگار
 بنوشد اگر شیر از ماده سگ
 چو بحال چاه را نزد زن
 یقین ز دانش سهل است بود
 چو شد از دروزه دال باشد
 چک بهام اب مبت کر زنان
 همان اب باشد زن در دمنند

معدود

الکچ